

آدمیان رست بعد از حصول مزاج است و جان و اما
وجود نفوس کلیه است که گن و حواس رست پیش از حصول
مزاج است و از شیخ خود صاحب حصول المکمل نقل میکند
و میگوید که اجزای شیخ الامام الاکمل ضعیفند و غیره
چنانچه آن غرض است که چون در اجزای بدن قبل اجتماعها بعلم
و شعور و بعد از آن میگوید و ذک لکلکة نفس افرس کون
نفس حریته لیستعمل علیه ذک لان النفوس حریته لا معان الا بعد
المزاج و حکم لا وجود لها قبل ذلک حتی یاتی ما تدبر الاجزاء
البذنیة بعلم و شعور و مراد نفوس کلکة چنانکه از علم شیخ مذکور
در همان رساله معلوم میشود که نفوس حریته که در
اینان باشد غیر از آن از مرتبه حریته و منسحق است بر از
صفات بقید بی حریته یعنی که کلیات خود عود و متصل
گردند و ذک لان ذواتنا اجزائیة من حیث حریتهما حال
ان تمام در همند اول اول افرس من لفظ عند اهل الشیوخ و هم
لا یشاهدون کلیات ما حتی یصروا کمذک ثم یزدادون ترفیاً

ترفیاً بالتصالح بالکلیات علی التوجه المذکور فی غیر النوع
طبقه بعد طبقه سفیدن من کل اتصال استنداد او خودی
و نور او بصیرت حتی یتموهما لایقل الا اول سفید و استنداد
به ما سفید و هم به هم استنداد همدا که هو شان افضل الا
سؤال اگر کسی گوید که دلایلی که اقامت کرده اند بر وجود
ارواح حریته بعد حصول المزاج خصوصیت بعضی روح
ندارد و **جواب** گویم که آن دلایل نامکمل است دلیل بر
نامکمل آن همین است که مکاشفات ارباب کشف
شود که مقبسه از شکوه بنوت است صلی الله علیه و سلم
بخلاف آن که او هر سید هر **بابی** در وجه حلیل کی عقل
علیل: هر چند که هر دو روانی نام دلیل بر کشته حویض
مضطوم است: بهیما که کشته را بود قوت قبل هر جزوی
از اجزای عالم منظر است از اسما الی و مجموع عالم
مطرح جمیع اسما اما بر سبب تفرقه و تفصیل و حقیقت
ان نمیکارند حدیث جمع جمیع منظر است اصح جزوی از اجزای